

باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و بند
و آنگه نوین جهانی سازیم، هیچ بودگان، هر چیز گردند

در این شماره:

- اول ماه می، روز جهانی زن و مرد کارگر
- کارنامه‌ی مارگارت تاچر
- گزارشی از هند
- دختران اتیوپیایی در کردستان عراق
- گزارش از روزهای سخت زندگی
- داستانی از آزار جنسی در فضای مجازی
- من یک زنم





سرمقاله

اول ماه می

روز جهانی

زن و مرد کارگر

است

روشنک مینو

کارشناسان اقتصادی، برنامه‌ی اقتصادی دولت پیرو نظریه نئولیبرالی غرب است که اصل اساسی این نظریه، برقراری شرایط عرضه و تقاضا برای دستمزد نیروی کار به گونه‌ای است که کاهش دستمزد در شرایط رقابتی میان صفوف بیکاران موجود در جامعه، منجر به کاهش هزینه‌ی تولید گردیده و رونق اقتصادی را پدید آورد. تاریخ اقدامات غرب در پرتو این نظریه، ناکامی آن را که نتیجه‌ی مستقیم نظام سرمایه‌داری است به خوبی نشان می‌دهد. در ایران که وضع بدتر است، مدت‌هاست که کشور با واردات فزاینده و اجرای سیاست‌های بانک جهانی، در زمینه‌ی تولیدی، صنعتی و کشاورزی از بُعد زیربنایی، دچار خسارت شده و کاهش هزینه‌های تولید نیز نخواهد توانست در جهت رشد اقتصادی کشور مؤثر باشد. از سوی دیگر، تحریم‌های بین‌المللی و بحران اقتصادی جهانی که تاثیر بسزایی روی تنها منبع درآمدی دولت یعنی درآمدهای نفتی داشته، کسری بودجه‌ی دولت را به مرز هشدار رسانده است. شرایطی که توصیه‌های ریاضتی یا امر به صرفه‌جویی و سیاست‌های انقباضی دردی از آن دوا نمی‌کند. جمهوری اسلامی مردم را به حماسه‌کشانیده، حماسه‌ای که می‌رود تا نظام مبتنی بر ستم و استثمار را در هم شکنند. پیروزی مردم در این حماسه تنها در گرو اتحاد است. تمام اقشار جامعه به نوعی در این وضعیت نقش داشته و عملکردشان آنها را در صف یکی از جبهه‌ها قرار خواهد داد. کارفرمایان تنها به کسب سود می‌اندیشند و از آنجا که بر نوسان قیمت‌ها و اقدامات دولت کنترلی ندارند، برای کاهش هزینه‌ها به جان کارگران افتاده و بیشتر این طبقه را استثمار می‌کنند. اصناف و بازاریانی که در جهت احتکار کالاها برآمده و قبل از افزایش قیمت‌ها، تغییراتی در قیمت فروش اعمال می‌کنند و تنها به هنگام افزایش مالیات دست به اعتراض می‌زنند یا اقشاری از مردم که در این شرایط تنها اقدامی که به ذهنشان می‌افتد انبار کردن کالاها و شکل دادن به صف‌های طولانی است، همگی در برابر تحت ستم‌ترین طبقه صف کشیده و شرایط جامعه را بحرانی‌تر می‌کنند. روز جهانی کارگر، نمادی است از تلاش و مبارزه همیشگی زحمتکشان جهان برای تحقق تحولی بنیادین در جامعه، تحولی برای رهایی تمام انسان‌ها از یوغ ستم و استثمار. بنابراین بهتر است همگان به دور از ایده‌های فرد محور، امسال را سال حماسه علیه ستم و استثمار بدانیم و برای تحقق این مهم بکوشیم. ❧

اول ماه می (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی زن و مرد کارگر است. روز انسان‌هایی که با رنج کار، سود سرمایه داران را رقم می‌زنند و بر سرمایه و ثروت آنها می‌افزایند و جز دستمزدی ناچیز و اکثراً پایین‌تر از حداقل معیشت چیزی حاصل نمی‌کنند. مردسالاری که در تمامی ارکان جهان ریشه دارد در این زمینه نیز انواع تبعیض‌های جنسیتی را اعمال کرده است. کارگر در تصور اکثر افراد، مردی است که با بازوان قوی به کارهای سخت اشتغال دارد. این در حالی است که کارگرانی که ساعت‌ها پشت دارقالی می‌نشینند و نقش و نگار تماشایی می‌نگارند و حاصل زحمتشان به جیب واسطه‌گران می‌رود، آنها که بدون مزد در زمین‌های کشاورزی عرق می‌ریزند، آنانی که صبح تا شب خانه‌ها را در ازای پول نظافت می‌کنند، برخی که در کارگاه‌ها و مراکز صنعتی اشتغال دارند، زن هستند و در ازای کار برابر با مردان، نصف دستمزد را دریافت می‌کنند. زن هستند و در محیط کار مورد آزار جنسی قرار می‌گیرند. زن هستند و بعد از کار طاقت‌فرسا باید در خانه به کار خانگی مشغول شوند و عهده‌دار نگهداری از بچه‌ها باشند و به طور مضاعف استثمار شوند. واقعیت این است که مردسالاری کار زنان را بی‌اهمیت جلوه داده یا انکار می‌کند تا سرمایه‌داران بتوانند از کار ارزان قیمت زنان در جهت خلق سودهای کلان بهره‌جویند و به هنگام بحران به عنوان اولین نیروها بیکارشان کنند. عرف مذهبی، قانون و فرهنگ موجود نیز مردان را در انتخاب نیروی کار، محق‌تر از زنان می‌بیند. امروز اما طبقه‌ی زحمتکش، صرف نظر از جنس و سن در فقر گسترده به سر می‌برد و بیکاری، تورم و شکاف طبقاتی، خانواده‌های کارگری و فرودست جامعه را در بحرانی‌ترین شرایط قرار داده است. بعد از سال "حمایت از کار و سرمایه‌ی ایرانی" که در عمل برنامه‌ای جز به قهقرا کشیدن تولید داخلی و به تبع آن بیکار نمودن هزاران کارگر نبود. سال جدید، "حماسه‌ی اقتصادی، حماسه‌ی سیاسی" نام گرفت. از آنجا که یکی از معانی حماسه، مبارزه‌طلبی است، جمهوری اسلامی، مردم به خصوص زحمتکشان را به مبارزه‌ی سیاسی و اقتصادی طلبیده است. زمزمه‌ی افزایش دوباره‌ی قیمت‌ها در شرایطی که گوش می‌رسد که ارز مرجع از واردات کالاهای اساسی حذف شد و تنها برای چهار قلم کالا به کار می‌رود. یعنی افزایش دو برابری قیمت‌ها. این اوضاع در شرایطی است که تعداد بیکاران بسیار است و دستمزد کارگران در مواردی بیش از یک سال به تاخیر افتاده است و دولت از افزایش حداقل دستمزد کارگران سر باز می‌زند. بنا به تشخیص یکی از

«بانوی آهنین» سرمایه، مینا. ع

جنایت و پدرسالاری



مارگارت تاچر نخست وزیر سابق بریتانیا درگذشت. او که از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ رهبر حزب محافظه کار انگلستان و نخست وزیر این کشور بود به دلیل اقدامات سیاسی-اقتصادی و نظامی اش از سوی رسانه‌های دنیای سرمایه داری به «بانوی آهنین» ملقب شد تا آنجا که مشی و روش سیاسی و فکری وی تحت عنوان «تاچریسم» معروف گشت و تا به امروز نیز در انگلستان تداوم یافته است.

تاچر هم زن بود و هم با اراده و احتمالاً با برخی از معیارهای مردسالاری و سرمایه داری «زنی موفق» نیز به شمار می‌آید. اما از چشم‌انداز رهایی زنان، اراده و اقدامات او هیچ نسبتی با زنان و آزادی زنان و یک جامعه و دنیای انسانی نداشت. فمینیست‌های انگلستان هرگز رابطه خوبی با «بانوی آهنین» نداشتند و او نیز در تمام دوران نخست وزیری اش هرگز نکوشید تا گامی در جهت همبستگی خود با زنان بریتانیا و جنبش فمینیستی این کشور بردارد و هیچ تلاشی جهت بهبود موقعیت اجتماعی و شغلی زنان نکرد و بالعکس همواره علیه منافع زنان و به ویژه زنان کارگر و زحمتکش حرکت کرد. تاچر در مقطعی به مقام وزارت و سپس نخست وزیری رسید که جنبش‌های فمینیستی در دهه ۶۰ و ۷۰ تأثیرات مهمی بر جامعه انگلستان در عرصه‌های مختلف گذاشته بودند و این فضا در به قدرت رسیدن وی به عنوان یک زن نیز بی‌تأثیر نبود، اما بانوی نخوت و خودپرستی همواره منکر چنین جنبش و چنین نقشی شد و موفقیت‌هایش را محصول سخت‌کوشی شخص خودش می‌دانست. دخترش کارول در سال ۲۰۰۸ در مورد رابطه تاچر با جنبش فمینیستی گفت که در شرایطی که اوایل دهه ۷۰ دوره اعتلای جنبش‌های زنان در انگلستان بود، مادرش به اندازه فاصله میان زمین و آسمان با تظاهراتی که در آن‌ها زنان رادیکال و مبارز سینه‌بندهای خود را به نشانه اعتراض به اخلاق ویکتوریایی و پوشش‌های سنتی و روابط

مردسالارانه حاکم بر جامعه بریتانیا می‌سوزانند، فاصله داشت.

تاچر در دنیای سیاست همواره نگران بود تا به دلیل زن بودنش جدی گرفته نشود بنابراین کوشید تا در فضای سیاسی‌ای که تحت سلطه مردان و هنجارهای مردسالارانه بود منطبق با ارزش‌های این سیستم و با خشونت و سنگدلی که گفته می‌شد لازمه یک سیاست مدار موفق است، عمل کند. تاچر برای تبدیل شدن به یک سیاستمدار خشن در دنیای سیاست مردسالار و سرمایه‌سالار شروط و خصلت‌های زیادی را لازم داشت که یکی از آنها دور کردن خود از موضوعات مربوط به زنان و جنبش زنان بود. او در دوران نخست وزیری اش کوشید از حوزه‌هایی که گفته می‌شد مربوط به زنان است مانند بهداشت، خدمات اجتماعی و تغییر قوانین به نفع زنان دوری کرده و بیشتر به حوزه‌هایی که به «جدی و مردانه» بودن معروف هستند مانند اقتصاد و مسائل مالی و تجاری و نظامی تمرکز کند.

برنامه‌های سیاسی و اقتصادی مشترک تاچر همراه با رونالد ریگان رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا از ابتدای دهه ۹۰ میلادی سرآغاز نئولیبرالیسم اقتصادی در سطح جهان بود. سیاست اقتصادی‌ای که به گسترش فقر و فلاکت و بی‌خانمانی میلیون‌ها نفر از توده‌های فرودست و دهقانان در سراسر جهان از آسیا تا آفریقا و آمریکای لاتین منجر شد. یکی از تأثیرات اقتصاد نئولیبرال به عنوان میراث تاچر و ریگان بر زندگی و موقعیت زنان اقشار و طبقات فرودست در کشورهای جهان سوم رشد تن‌فروشی و فحشاء بود. برنامه‌های اقتصادی تاچر اگر چه تا حدودی به تثبیت موقعیت اقتصادی دولت انگلستان منجر شد اما در کنار به فلاکت کشاندن میلیون‌ها نفر از مردم کشورهای پیرامونی (جهان سوم-کشورهای تحت سلطه) برای طبقه کارگر و اقشار کم در آمد جامعه انگلستان نیز فقر و فلاکت و بی‌کاری را به دنبال داشت(۱). در سال ۱۹۸۴ کارگران انگلستان به ویژه کارگران دو بخش مهم معدن و کشتی‌سازی به همراه خانواده‌های‌شان علیه برنامه‌های اقتصادی تاچر و نتایج ویران‌کننده آن بر زندگی میلیون‌ها کارگر بریتانیایی سلسله‌ای از اعتصابات وسیع را صورت دادند که با مقاومت و سرسختی دولت روبرو شد و تاچر حاضر به پذیرش خواسته‌ها و

حقوق اولیه کارگران و خانواده‌های شان یعنی حق نان و مسکن و آزادی و حق برخورداری از یک زندگی شرافتمندانه نشد (۲).

ارتش انگلستان در دوران نخست وزیری تاچر و در سال ۱۹۸۲ در جنگی کوتاه مدت با ارتش آرژانتین حق حاکمیت مردم آرژانتین بر جزایر فالکلند را از آنها سلب کرد، همچنان که حق حاکمیت مردم ایرلند شمالی بر کشور و سرنوشت‌شان را به زور اسلحه و زندان سرکوب کردند. تاچر از پذیرش خواسته‌های زندانیان سیاسی ایرلندی خودداری کرد و سرسختی در مقابل اعتصاب غذای برخی از آنها به مرگ بابی ساندز در ۵ می ۱۹۸۱ منجر شد. مارگارت تاچر مخالف سرسخت نلسون ماندلا و جنبش ضدآپارتاید در آفریقای جنوبی و طرفدار رژیم آپارتاید در این کشور بود، همچنانکه دوستی ناگسستنی با تعدادی از دیکتاتورهای کشورهای جهان سوم و جنایت‌کاران علیه بشریت از جمله آگوستو پینوشه دیکتاتور جنایت‌کار شیلیایی داشت.

برخی بر این باورند که برآمدن و عروج زنی مانند مارگارت تاچر در سلسله مراتب قدرت سیاسی در کشورهای امپریالیستی بیانگر طرفداری سیستم حاکم بر این کشورها از زنان است و اینکه زنان در صورت تمایل و اراده می‌توانند به مدارج بالای اجتماعی و مناصبی دست یابند که گفته می‌شود در انحصار مردان است. عده دیگری نیز بر نمونه‌هایی مانند تاچر و خشونت آنها تکیه می‌کنند تا نشان بدهند که بر زنان ستم مشخص جنسیتی اعمال نمی‌شود و اگر خودشان بخواهند می‌توانند به جزئی از این سیستم تبدیل شوند و به موقعیتی برابر با مردان دست یابند. در مقابل هر دوی این ادعاهای واهی باید استدلال کرد که زنی چون تاچر، هیلاری کلینتون، ایندیرا گاندی، آنگلا مرکل و ... علی‌رغم زن بودنشان اساساً در خدمت سیستم مردسالاری هستند. امروزه مردسالاری جزئی از بازتولید و بقای سیستم سرمایه‌داری در سطح جهانی است و زنی چون تاچر علی‌رغم زن بودن‌شان نتیجه‌ای جز تثبیت و تحکیم این سیستم ندارند. §

۱- در مورد کارنامه اقتصادی تاچر بنگرید به <http://tinyurl.com/cphjmhf>
 ۲- در مورد اعتصاب معدنچیان بنگرید به <http://tinyurl.com/cmuklf>



ن.ر

گزارش

هند
و
هند

دموکراسی ای که دموکراسی ای که

برای زنان نیست برای زنان نیست

نمی‌تونیم توی ایران و حتا تو خیلی از کشورهای دیگه تجربه اش کنیم. نمی‌تونم بگم که مردهای هندی به زن‌هاشون احترام میذارن چون اینجا هم یک جامعه مرد سالار است ولی حداقل با ما خارجی‌ها با نهایت احترام برخورد می‌کنن که این خودش احساس خوب برابری رو بهت میده.

تنها مساله‌ای که این روزها موج نگرانی رو برامون پررنگ کرده مساله‌ی تجاوز گروهی و وحشیانه اخیر به زن‌های هندی است که متاسفانه بعد از پرس و جو از دوستان متوجه شدیم که از این دست تجاوزها نه تنها کم نیست بلکه زیاد هم هست که من این مساله رو قبلاً نمی‌دونستم و این برای من مثل یک شوک بزرگ بود ولی فکر نمی‌کنم این اتفاق برای اتباع خارجی بیافته.

نظر و واکنش زنان و دختران هندی در مورد تجاوزهای اخیر چه بود؟ مردها چه نظری داشتند؟

من فقط با عده‌ی محدودی از مردم هند در ارتباطم و نظر دادن راجع به کل جمعیت هند کار آسونی نیست، اما بعضی از کسانی که از نزدیک باهشون برخورد داشتم، اون دختر بی‌گناه رو مقصر می‌دونستن و حق رو به متجاوزین می‌دادند و دلیل تجاوز رو تا دیر وقت بیرون موندن اون دختر می‌دونستند. در حالی که به گفته یکی از دوستانم که از ساکنان دهلی است بیرون موندن از خونه تا ساعت ۹ شب توی شهر شلوغی مثل دهلی یک امر عادی است به خصوص اینکه یک مرد هم در کنارت باشه که گویا اون دختر هم تنها نبوده. در کل به گفته همین دوستانم خیلی از دخترای هندی خیلی به مسائل اجتماعی فکر نمی‌کنن و مجری تصمیمی هستن که خانواده‌هاشون راجع به موضوعاتی مثل این مساله می‌گیرن. مثبت‌اندیشانی هم که مخالف این تجاوز بودن تعدادشون بسیار زیاد بود. در این مدتی که در هند بودم از دوستان هندی‌ام شنیدم که زنان در تمام بخش‌های جامعه به طور فجیعی تحقیر می‌شن و این مساله شامل تجاوز به عنف فجیع و شنیعی که در ۱۵ دسامبر در دهلی اتفاق افتاد هم می‌شه. زنان هندی در مخالفت با این مساله چندین روز در مقابل دروازه دهلی به نشانه اعتراض تجمع کردند و مشارکت و عصبانیت مردان هم مثل زن‌ها بود و مردها هم بعضاً در این تجمعات شرکت می‌کردند. حتی شنیدیم تعداد زیادی از ستاره‌های مرد و زن بالیوود (سینمای هند) خواهان برقراری عدالت و دادخواهی برای آن دختر و در کل،

در شماره‌ی بیست نشریه‌ی عصیان مطلبی درج شد با زیر عنوان "آیا قانون می‌تواند ما را از تجاوز حفظ کند؟" مطلب حاکی از آن بود که تغییر قوانین در هند کمک زیادی به مسئله‌ی رفع مردسالاری و جنایت علیه زنان نمی‌کند. در آن متن تاکید شده بود که با توجه به وجود ساختار اقتصادی مبتنی بر استثمار و ستم همه جانبه و مضاعف، و در نتیجه ساختار سیاسی که بقای این سیستم اقتصادی را تضمین می‌کند، تغییر در قوانین، شرایط زنان را بهبود نمی‌بخشد. مصاحبه زیر که توسط یکی از همراهان نشریه عصیان صورت گرفته، نمایی از واقعیت جامعه‌ی هند است که در آن زنان و حتی بخش‌های زیادی از مردان هر روزه با فقر و زجر زندگی می‌کنند. در حالی که هند یکی از غنی‌ترین کشورهای دنیا است و با آنکه به ظاهر دیگر مستعمره نیست، اکثریت مردم این کشور رنگ ثروت این کشور را نمی‌بینند. این مصاحبه پیش از تصویب قانون علیه متجاوزین صورت گرفته است، قانونی که تنها به طولانی‌تر شدن دوران زندان محکومان منجر می‌شود و همانطور که در مصاحبه می‌خوانید این حکم بازدارنده‌ای نیست. به همه‌ی این‌ها بیافزایید، محکوم کردن یک فرد در ساختار فاسد اداری و رشوه‌خوار و کاست محور هند، که خود، هفت خوان رستم است.

هنگامی که به هند رفتید چه تصویری از آنجا داشتید و پس از اقامت در این کشور، چه تغییری در آن تصویر اولیه ایجاد شد؟

صرف نظر از موضوعات شخصی و انتظاراتی که خارج از بحث ما است یکی از دلایلی که منو به هند کشوند و در واقع تبلیغاتی که درباره‌اش می‌شد و توی تصمیم من تاثیرگذار بود این بود که هند یک کشور آزاد بود و با وجود آسیایی بودنش بهتر از هر کشور اروپایی این اجازه و حق رو به من می‌داد که برای پوشش خودم تصمیم بگیرم، این حق و اجازه‌ای است که حتی خیلی از کشورهای اروپایی به دانشجویان نمیدن و این یک امتیاز مثبت برای هند بود. یکی دیگه از دلایلم وجود امنیت اجتماعی بالا تو این کشور به خصوص برای خانوم‌ها بود که متاسفانه ما اینو تو کشور خودمون نمی‌بینیم. این حس امنیت خیلی اعتماد به نفس ما دخترها رو تو جامعه بالا میبره که متاسفانه خیلی از ما به دلیل ترسمون از برخوردهای غیرمحترمانه و چه بسا خشونت‌آمیز مردها توی ایران این اعتماد به نفس رو از دست دادیم که کوچک‌ترین مثال‌هاش با آرامش تو خیابون قدم زدن و تا دیر وقت بیرون از خونه موندن است که ما دخترا

خواهان امنیت عمومی برای زنان در هند شدند.

برابر این حوادث رو دارند و خواستار قوانین محکمتری برای جرم و خشونت علیه زنان شدن.

قوانین در هند چگونه به تصویب می‌رسد؟ و حقوق قانونی زنان در هند به چه صورت است؟ آیا برابری حقوقی برای زنان وجود دارد؟

تا آنجا که با دوستان هندیم در این مورد صحبت کردم، حقوق مساوی برای زن و مرد در قانون اساسی هندوستان ارائه شده است ولی از اونجایی که هندوستان همواره یک جامعه‌ی مردسالار بوده، برخی تفاوت‌ها وجود داره و مردها همیشه

برتر از زنان در نظر گرفته می‌شن. این در سطح جامعه است و جزء عرف و اخلاق عمومی در هند است که با ایجاد و وضع قوانین جدید یا ایجاد اصلاح در قانون اساسی برای تأمین حقوق جدید برای زنان اصلاح نمی‌شه. این جامعه و باورهای عمومی مردمی است که نیاز به تغییر دارد.

چیزی که از مطمن هستم اینه که دولت هند برای مجازات مردها سختگیری کمتری در مقایسه با زن‌ها در یک جرم مشترک داره و خیلی وقت‌ها تصمیم‌گیری‌های مسخره و ناعادلانه‌ای صورت می‌گیره. مثلاً مجازات دقیق و حساب شده و محکمی برای تجاوز

وجود نداره و همین موضوع باعث به وجود اومدن تعداد زیادی تجاوز می‌شه. بدون اینکه تجاوز کنندگان ترسی از قانون داشته باشن به گفته دوست هندیم توی هند ازدواج

برای مردان خیلی سخته چون هم باید کار و خونه داشته باشن و هم اینکه تعداد دختران در هند کمتر از پسرها است پس این امر باعث به وجود اومدن تجاوز می‌شه چون

خیلی از مردهای هندی توانایی اینو ندارن که ازدواج کنن و همچنین به دلیل فقر زیادی که توی هند وجود داره برای خیلی از اونها بهتره که توی زندان باشن، چون هم جای خواب و هم غذا دارن؛ پس از انجام جرم نمی‌ترسن. یک مثال دیگه برای

تصمیم‌های احمقانه قانون و دولت هند اینه که دوستم با تمسخر و خنده می‌گفت که یک زن هندی به دلیل بی‌کفایتی شوهرش رو میندازه زندان و اون مرد بعد از آزادی از زندان همسر و یکی از بچه‌هاش رو می‌کشه ولی یکی از بچه‌ها زنده می‌مونه و اون قاضی دیوانه به دلیل اینکه یکی از بچه‌ها زنده مونده حکم به بی‌گناهی میده و میگه اگر اون مرد یک مجرم بود پس چرا اون یکی بچه رو نکشته، پس معلومه که قلبا مجرم نیست!!! یکی دیگه از دلایل بی‌پروایی در انجام جرم این است که سیستم قضایی و دادگاه‌ها تو هند وابسته به پول و رشوه است. §

جامعه هند را چقدر سنتی و یا مذهبی می‌دانید و کدام یک از مذاهب و یا کاست‌ها (سلسله مراتب اجتماعی ناشی از نژاد) مسائل ضدزن رو بیشتر تبلیغ می‌کنند؟ مسئله اقتصادی در میان پیروان این مذاهب و یا افراد متعلق به این کاست‌ها به چه صورت است؟

من اطلاعات زیادی راجع به جزئیات مذاهب در هند ندارم ولی در کل به مراسم مذهبی بیش از حد توجه می‌شه و خیلی سطح تفکر مذهبی ابتدایی و کوته فکرانه‌ای دارند. به نظرم سخت‌گیری برای زن‌ها هم تو مذاهب‌شون بیشتره که یکی از اونها روزه گرفتن بیشتر زن‌ها است و قبول اینکه مردها نمی‌تونن قدرت زن رو تو سختی کشیدن در برابر گرسنگی داشته باشن. در مورد واکنش به اون رویداد هم عکس‌العمل‌های مختلفی از هر کدوم از مذاهب و معتقدین به اونها وجود داشت. نظرات و نمایش‌های شرم آور و تکون‌دهنده‌ای از سیاست‌مدارها و بزرگان مذهبی وجود داشت با مضمون سرزنش قربانی‌های این جرم‌ها یعنی همون زن‌هایی که مورد تحقیر و تجاوز قرار گرفته بودند...



ترجمه‌ی پلاکارد: تو می‌توانی مورد تجاوز قرار بگیری اما نمی‌توانی علیه تجاوز تظاهرات کنی. این در تضاد با بزرگترین دموکراسی جهان است. (اشاره دارد به حمله‌ی پلیس به تظاهر کنندگانی که علیه تجاوز گروهی به دختر ۲۳ ساله، به خیابان آمده بودند)

صحبت از هند که می‌شه خیلی روی مسئله دموکراسی تأکید می‌کنند، این دموکراسی هندی چه پدیده‌ای است؟ اصلاً آیا این برابری زن و مرد که صحبتش شد با دموکراسی مترادف است؟ دید خود مردم هند در مورد این دموکراسی چگونه است؟

مطمئن نیستم ولی به عقیده من دموکراسی هندی برابری زن و مرد نیست. همونطور که می‌دونید هندوستان از نظر وسعت و موقعیت جغرافیایی و هم نظر وجود انواع و اقسام قومیت‌های مختلف با زبان، فرهنگ، لباس، مذهب آداب و رسوم و ... تنوع خیلی زیادی داره پس کنترل و برقرار این عدالت بین همه این‌ها



نیازمند وجود یک دموکراسی قوی و به معنای واقعی رعایت همه جانبه حقوق تمام افراد جامعه است. به طور مثل دولت هند به تمام مراسم مذهبی و روزهای مهم همه‌ی مذاهبش احترام میداره و تا اونجا که بشه برای همه‌ی اونها روز تعطیل در نظر می‌گیره و در کل بین مردمش فرق نمیداره و با هر مذهب و نژادی که باشن. نظر یکی از دوستان هندیم هم این بود که هندوستان یک کشور دموکراتیک است ولی در هر صورت دموکراسی نقش خیلی کوچکی در اداره‌ی این مسائل داره. هندی‌ها به عنوان شهروند یک کشور دموکراتیک اجازه اعتراض مسالمت‌آمیز در

دختران اتیوپیایی در کردستان عراق



وب نگار

بهش میگویند تا همشون نخوابن نباید اون بخوابه، صبح‌ها هم که باید قبل همه بیدار بشه و واسشون نون بگیره و غذا درست کنه. " بر اساس آنچه مانیا برای ما تعریف می‌کند، شیوهی برخورد خانواده‌های اقلیم کردستان با دختران اتیوپیایی، ما را به یاد دوره‌های ابتدایی مراحل حقوق بشر در جوامع عقب افتاده می‌اندازد که در آن سده‌ها زنان را به کلفتی و کنیزی یا آن جوامعی که اسرای جنگی را به بردگی می‌گرفتند. زیرا بدون هیچ عاطفه‌ی انسانی‌ای سعی در تجاوز جنسی به آنان دارند و به زور بدنشان را لمس می‌کنند.

مانیا اینچنین تعریف می‌کرد که پسران و مردان خانه‌هایی که برایشان کار می‌کنند، اگر هم به سکس وادارشان نکنند حتماً در طول روز هر وقت که امکانش باشد دستی به سینه و باسنشان می‌کشند. این دختر اتیوپیایی با تعجب می‌گفت: "مردم اینجا از طرفی دیندارند و همه روزه در حال نماز خواندن و از طرفی هم به زنان تجاوز می‌کنند و آماده‌ی زنا کردند! به ما میگویند کافر کثیف و اگر بریم طرفشون آماده ن که باهامون سکس کنن، مگه نمی‌گید ما کافر و نجسیم، پس چرا دست از سرمون ورنمی‌دارید که سالم زندگی کنیم و به کارمون برسیم." در قوانین جزایی عراق هر مردی که به زور بخواهد با دختر یا زنی سکس داشته باشد، و طرف مقابل در مقابل این عمل رضایت نداشته باشد، محکوم به زندان ابد می‌شود. پس هریک از مردان اقلیم کردستان که به زور با دختران و زنان اتیوپیایی عمل جنسی انجام می‌دهند برابر با قانون در صورت شکایت قربانی و مشخص شدن تاوان، محکوم به زندان ابد خواهند بود و این سوای لکه‌دار شدن شخصیت آن مرد و خانواده‌اش است.

زن دیگر اتیوپیایی نامش (تریه) است و ۲۷ساله و دارای خانواده و یک بچه می‌باشد و به مدت ۴ سال است که در اربیل زندگی می‌کند. وقتی از او سوال کردم که چرا وقتی بهتون تجاوز شد به پلیس مراجعه نکردید؟ به این شیوه پاسخ داد: "مکان پلیس رو بلد نیستیم، اگر هم بلد باشیم می‌ترسیم بریم اونجا. یه بار که تو یه تاکسی تو اربیل به یکی از دوستانم تجاوز شد به پلیس مراجعه کردیم ولی نتونستیم هیچ کاری انجام بدیم، آخه دختره نمی‌دونست شماره‌ی ماشین رو یادداشت کنه." تریه داستان تجاوز راننده تاکسی را به دوستش برایمان تعریف می‌کند و می‌گوید: "غروب وقتی رفیقم از کمپانی‌ای محل کارش با یه تاکسی به مکان استراحت شبانه‌ش برمی‌گردد، تاکسیه از محل مورد نظر عبور می‌کنه و دوستم هی ازش میپرسه که چرا داری میری اونجا؟ اینجا نگه

" پنج ساله که در اربیل زندگی می‌کنم، همه سکس میخوان، تو خیابونا که میبینمون واسمون سوت میکشن و داد میزنن (آهای...سیاه بیا اینجا)! بهمون فحش میدن، فکر میکنن هممون فاحشه‌ایم! پنج ساله مردم عوض نشدن، مثل همون قبلان." این سخن دختری اتیوپیاییست که مدت پنج سال است که در اربیل به طور مداوم در معرض خطر تجاوز جنسی قرار داشته است و این امکان را نداشته که به پلیس پناه ببرد.

اگرچه در ظاهر جامعه‌ی اقلیم کردستان، به جامعه‌ای آیینی و سنت دوست شناخته شده و چنین خود را معرفی می‌کند که همه‌ی احساسات نژادپرستانه و راسیستی را از خود زدوده است، اما در همین حال از زمان ورود نخستین کارگر و خدمات-سان خارجی به این اقلیم همواره خبر اعمال تجاوز و ستم نسبت به این کارگران و بالاخص زنان شنیده می‌شود.

اگر کارگر مرد مهاجر بنگلادشی و عرب و دیگر کشورها از طریق بیگاری و عدم رعایت حقوقشان و تحقیر کردن‌ها آزار می‌بینند، کارگران زن اتیوپیایی به شیوه‌های وحشیانه از طرف بسیاری از افراد مورد تجاوز قرار می‌گیرند و آنان هم از بی‌کسی سکوت را انتخاب می‌کنند. "مانیا"، دختر اتیوپیایی ۲۳ ساله، پنج سال پیش به اربیل آمده تا بتواند از نظر مادی به خانواده‌اش که در اتیوپی زندگی می‌کنند کمک کند. وی پدر و مادری پیر و تهیدست دارد.

مانیا مدت یک سال است که در خانه‌ی خانواده‌ای کرد زبان دارای شناسنامه‌ی سوئدی کار می‌کند و اکنون از شرایط زندگی خود راضی است و از اینکه از شرایط وحشتناک خانه‌ی قبلی نجات یافته، بسیار خوشحال است.

مانیا می‌گوید: "ما واسه زندگی کردن به اینجا اومدیم، اون چیزی که باعث شده ما بیایم اینجا گرسنگی بوده نه سکس. ما اینجا می‌ترسیم سوار تاکسی بشیم، همین که سوار بشیم راننده دستشو بهمون میماله و ازمون سکس می‌خواد، یا ازمون می‌خواد همونجا تو ماشین باهاش بخوابیم. راننده تاکسی‌ها خیلی باهامون بد رفتار میکنن."

مانیا از دوستش برایمان گفت که او هم همچون مانیا در یکی از خانه‌های این شهر مشغول کار است، وی می‌گفت: "دوستم بیشتر از یه ساله که موهاش رو از ته زده، آخه بهش اجازه نمیدن بره حموم. بعضی وقتا تو دو هفته یه بار میره حموم. شبا تا ساعت دو نمیزارن بخوابه و مجبوره تا اون موقع خونه رو تمیز کنه و رخت‌ها رو بشوره،



شیوه‌ی بد توصیف کرد. چه بسیاری دختران اتیوپیایی که در منزلی کار می‌کنند، وقتی که مرد خانواده آزار جنسیشان می‌دهد، از ترس دم نمی‌زنند و اگر موضوع را با همسر آنان در میان بگذارند، زیر کتک گرفته می‌شوند که: "دروغ میگی، داری بهتان میزنی" یا "تو ازش خوشت میاد که این حرفا رو میزنی ها!"

ریتا دختر اتیوپیایی دیگر و ۲۵ ساله که با اندوه داستانی از خود برایمان تعریف کرد. زمانی در خانه‌ای در اربیل مشغول به کار بوده است. پسر بزرگ خانواده که قصد تجاوز به وی را داشته، لباس تن وی را به زور پاره می‌کند تا وی را لخت کند، ریتا با داد و فریاد به بیرون اتاق فرار می‌کند و زمانی که مادر آن پسر ریتا را به این شیوه میب‌بیند، از کار پسرش عصبانی می‌شود. ریتا به آنها گفته است که پیش پلیس می‌رود و از وی شکایت می‌کند. مادر آن پسر به وی اجازه نداده و ۲۰۰ دلار به وی می‌دهد تا قضیه را فراموش کند. به دلیل آنکه آبروی خانواده‌یشان لکه‌دار نشود.

ریتا می‌گوید که پس از آن اتفاق به کمپانیایش رفت، ولی آنان به وی گفتند که تا وقتی که زمان قرارداد به پایان نرسد، به وی اجازه‌ی آن داده نمی‌شود که مکانش را عوض کند.

کردستان همواره به جامعه‌ای مهماندوست معروف بوده که مردمش به مردمان دیگر احترام می‌گذارند و خالی از احساس نژادپرستی و راسیسم‌اند. ولی آنچه بر کارگران خارجی می‌گذرد از داستان دیگری را بیان می‌کند.

ریتا می‌گوید: "اگه غروبی مته بقیه‌ی مردم بریم پارک، پسرا به طرفمون سنگ و چیزای دیگه پرتاب میکنن. بهمون فحش-های زشت و رکیک میدن، چون میدونن ما بی‌کسیم و پناهی نداریم. اونا به سیاه پوستا فحش میدن، به دینمون فحش میدن و اگه مقاومت نکنیم باهامون رابطه جنسی میکنن!"

ریتا از ساعات کارکردن در خانه‌ها می‌گوید: "روزانه بیشتر از ۱۲ ساعت کار می‌کنیم،

بعضی وقتا کارا انقد زیادن که نمی‌تونیم راحت غذامونم رو بخوریم و همینطوری با کار کردن غذا رو می‌خوریم. دخترا و زنای اون خونه‌ها دست به سیاه و سفید نمیزنن، این ماییم که همه‌ی کارای خونه‌های پرجمعیت رو انجام میدیم."

یکی دیگر از مشکلات زنان مهاجر این است که برای بسیاری از آنها کارت کارکردن صادر نشده است، به این دلیل اگر بچه و خانواده‌هایشان را در سرزمینشان تنها گذاشته باشند، چند سالی طول خواهد کشید، تا بتوانند به منظور دیدارشان برگردند. دلیل این رخدادها هم بی‌مبالاتی صاحب‌خانه‌ها و کمپانیهای تأمین‌کننده کارگران و حکومت اقلیم کردستان است. ریتا با استهزاء بخش دیگری از سرگذشت خود را برایمان بیان می‌کند، که در این شب‌ها وقتی که شکمش به شدت درد می‌کرده است و به دستیار پزشک محله‌یشان مراجعه می‌کند و برایش تعریف می‌کند که شکم درد دارد، کمک پزشک در هنگام معاینه به سینه‌های وی دست می‌زند. ریتا به وی می‌گوید: "من شکم درد میکنم، به سینه هام چیکار داری؟" دکتر می‌گوید: "آخه باید همه جات رو معاینه کنم." ریتا در انتها گفت: "ما فقط می‌خوایم واسه امرار معاش پول به دست بیاریم. خواهش می‌کنم..."

منبع: اربیل (روزنامه‌ی باسی) ریند سعدالله
ترجمه از کردی: آزاد عزیزیان

دارید. کجا دارید میرید؟ راننده‌ه هیچی نمیگه و یهو میپیچه تو یه کوچه‌ی تاریک و دره ماشینش رو قفل می‌کنه و اسلحه‌ش رو میزازه رو پیشونیش و بهش میگه کیفش رو بهش بده و النگو و گردنبند طلاش رو دربیاره و بعد از اینا لباسش رو هم از تنش درمیاره و به بدن دختره دست میزنه، بعدش موبایلش رو هم ازش میگیره و همینطوری اونجا پرتش میکنه بیرون. بعد از چند ساعت که در همون حالت میمونه یه اتومبیل دیگه میاد و میرسوندش مقصد."

تریه توضیح می‌دهد که به دلیل آنکه آنها نمی‌توانند اعداد کردی را بخوانند، نمی‌توانند شماره‌ی ماشین‌هایی را که صاحبانشان افراد متجاوز هستند به خاطر بسپارند. به گفته‌ی تریه این تنها رانندگان تاکسی‌ها نیستند که دختران اتیوپیایی را آزار می‌دهند، بلکه جوانان زیادی با اتومبیل‌های شخصیشان در خیابان‌ها دختران را صدا می‌زنند و از آنها می‌خواهند که سوار اتومبیلشان بشوند. "مدام این صحنه واسمون تکرار میشه که اتومبیل‌ها جلومون می‌ایستن و راننده‌ش زیپ شلوارش رو پایین میکشه و کارای زشت میکنه و وقتی ما سوار اتومبیلش نمیشیم بهمون فحش میده."

این زن اتیوپیایی در این مدت چهار ساله در (عنکاو) - در نزد آمریکایی‌ها - مشغول کار کردن بوده است. او می‌گوید: "تا امروز در محل کارم برام هیچ اتفاق بدی نیفتاده و خیلی با احترام و صمیمیت با من رفتار می‌شه، واقعا من خوشبخت‌تر از دوستانم. ولی همین که از عنکاو میام بیرون وضعیت عوض میشه و من گرفتار آدم بدا میشم."

تریه با تعجب تعریف می‌کند: "تو بازار تاناکورای اربیل جلو چشمه همه‌ی مردم دو تا مرد به یه دختر اتیوپیایی جوون تجاوز کردن. دختری که اندام خوشگلی داشت و لباسای قشنگی تنش بود، کلی آدم دنبالش افتاده بودن، هی داد میزد: دست از سرم بردارید... گم شدید... مردم هم که نگاش می‌کردن و قه‌قه می‌خندیدند! اونا فکر میکنن هرکی سیاه پوست باشه

و مسلمون نباشه، فاحشه ست. ما فاحشه نیستیم، خواهش می‌کنم ما رو بفهمید، من همسر و یه بچه دارم تو اتیوپی، واسه خاطر اونا اومدم اینجا. پارسال برگشتم پیششون و ۴۰ روز کنارشون بودم. همسر و بچه‌م رو خیلی دوس دارم. اینجا هم پیش آمریکاییا زندگیم سالمه. ولی وقتی میام اربیل وضعیت بهم میریزه... وقتی میریم بازار صاحب مغازه‌ها داد میزنن... اومدن... اومدن... وقتی میریم خرید بهمون دست میمالن. واقعا من بیشتر از خودم غم دوستانم رو دارم، اونا زندگیشون خیلی بده و تو خونه هم بهشون تجاوز میشه. صاحب‌خونه‌ی بخشی از دوستانم موبایلشون رو ازشون گرفتن و نمیزارن از موبایل استفاده کنن و دوست اتیوپیایی داشته باشن."

براساس گفته‌های تریه، ساده‌ترین حقوق اولیه‌ی انسانی از کارگران و خدمات‌رسانان خارجی و بالاخص زنان، در اقلیم کردستان سلب شده است، داشتن موبایل و انتخاب دوست، از حقوق اولیه‌ی هر انسانیهست، که در اربیل از آنان گرفته شده است، همچنین جلوگیری از استحمام و استراحت کردن و عدم وجود روزی به عنوان روز استراحت و مرخصی در هفته، ظلم عظیمی است که همه‌ی دختران اتیوپیایی از وجود آن رنج می‌کشند و ناراضی هستند، آنها در هیچ یک از روزهای هفته و ماه و سال چیزی به اسم مرخصی و روز استراحت ندارند.

تریه در انتهای گفتارش چنین گفت: "تو این شهر آدمای خوب هم پیدا میشن که به اتیوپیایی‌ها مته آدم نگاه میکنن" ولی اکثریت را به



پریسا، ج

چند سالگی ازدواج کردی؟

زمانی که تولد هفده سالگیم گذشت، تک و توک خواستگار برایم می‌اومد. همشون هم یا زن مُرده بودن یا طلاق داده... یکی به جای زن پرستار می‌خواست، یکی برای هوسبازی جلو میومد و می‌خواست زن دومش بشم... یکی از همین هوس بازها از دوست‌های برادر بزرگم بود. هر از گاهی میومد خونه مون. اسمش حامد بود. از داداشم بزرگتر بود. خوش تیپ و پولدار بود. با داداش بزرگه خلاف می‌کردن. خلافشون تابلو نبود. طوری که مادرم هم نمی‌فهمید. یکی دو بار بهم تیک داد.

زن داشت؟

یه زن روستایی. اما بچه نداشتن. در واقع بچه‌دار نمیشدن.

چطور باهاش آشنا شدی؟

یه روز کسی خونه نبود، داداش بزرگه رفته بود پی الواطی. خواهرام مدرسه بودن و داداش کوچیک هم سر کار، در خونه مون رو زدن، چادرم رو انداختم سرم و در رو باز کردم. حامد با دیدن من لبخند زد و گفت خان داداش نیست؟ گفتم نه. کاش لال می‌شدم و نمی‌گفتم بفرمایید تو، چای تازه دمه... حرف منو به حساب دیگه‌ای گذاشت. اومد تو نشست. همیشه خوشپوش بود، نمی‌دونستم داداشم کجاس. فقط می‌دونستم حالا حالاها نم‌یاد خونه. مادرم هم سر کار بود. خیالم راحت بود که حامد مشکلی ایجاد نمی‌کرد. با فاصله ازش نشستیم. حس بدی بهش نداشتیم. شاید چون سنم کم بود و می‌توانستم به کسی احساسی خاص پیدا کنم. شاید چون هیچ وقت به کسی تعلق خاطر نداشتیم. خلاصه‌ی حرفاش این بود که زنش نازا و بیسواده! ازدواجشون هم به خاطر یه رسم فامیلی بوده و هیچ علاقه‌ای به زنش ندارد. تو خیابون ونک برای خودش یه خونه گرفته و اونجا تنها زندگی می‌کنه.

باور کردی؟

آره، حرفای قشنگ می‌زد. از حرفاش فهمیدم، زنش شهرستانی و ساده بوده که با خانواده به تهران اومده. حامد هم براشون کلی کلاس گذاشته بود. البته خودش هم شهرستانی بود. برام از این می‌گفت که دوست داره بچه داشته باشه. می‌خواهد دوباره ازدواج کنه. بالاخره گفت «من مدت‌هاست رفتم تو نخات. فاطمه تو دختر قشنگی هستی. به من وعده پول و زندگی مرفه داد. آنقدر گفت و گفت تا راضی شدم زنش بشم.» البته داداشم که از خدا می‌خواست، رفیق دنگش بود. مادرم هم خودش خیری از زندگی ندیده بود. حامد هم با زبون بازی دلش رو برد. تازه، یه نون خور کمتر!

وضعیت زندگی شما چطور بود؟

یک خانواده پر جمعیت، حاشیه نشین، پدر و مادری که هیچ وقت نمی‌دیدیم. بابام صبح زود می‌رفت بار فروش‌ها. مادرم هم از کله سحر می‌رفت کارخونه. برادر بزرگم (همون که حامد دوستش بود) تو کار خلاف بود. داداش کوچیکه تو بازار کار می‌کرد. سه تا خواهر کوچیک دیگه هم بودن. محله‌ی ما مثل صندوق خونه‌ی مامان بزرگ بود. همه چیز توش پیدا می‌شد. چند تا نانواپی، صد تا بقالی، دستفروش، سبزی فروش و پیاده‌روهای تنگ و باریک که نمی‌شد دو نفر شونه به شونه‌ی هم ازش رد بشن. یا باید جلو راه می‌رفتی یا عقب. پشت بام‌های دود آلود و لباس‌هایی که انگار نشسته آویزان شون کردن. و هزار تا کوفت و زهرمار دیگه.

پس در واقع می‌خواستی از اون محیط آزاد بشی؟

آره برای من نجات از اون خونه و محله و پیدا کردن یه شرایط خوب تنها مشکل ذهنیم بود. حرف‌های حامد گوشهامو پر کرده بود. حتی یه لحظه به این فکر نکردم که می‌خوام زن کسی بشم که ازدواج کرده. به این فکر نکردم که شناختی ازش ندارم. من این چیزها رو نمی‌دونستم. کسی هم بهم نگفت. اشتباه کردم....

بعد از اینکه شوهرت گذاشت و رفت چطوری هزینه‌های زندگی رو با دو تا

روزهای زندگی، سخت می‌گذرد

گزارش

با ورود هر چه بیشتر زنان به بازار کار، مهد کودک هم بخشی از زندگی زنان و کودکان شده، ولی همه نمی‌خواهند یا نمی‌توانند بچه را ساعات متمادی در مهد کودک بگذارند، گاهی هم هزینه‌ها این اجازه را نمی‌دهد. یکی از گزینه‌ها در مقابل مادران جوان اینست که برای آزاد کردن وقت خود در ساعاتی از روز، کسانی را به عنوان خدمتکار - پرستار استخدام کنند. اینان معمولاً زنان کارگر جوانی هستند که هر روز در مقابل دستمزدی کم چند ساعتی را به پرستاری بچه می‌گذرانند. گزارشی که خواهید خواند در مورد یکی از همین پرستاران است که نزد خانواده‌ای جوان کار می‌کند. (اسامی افراد در این گزارش تغییر داده شده است.)

فاطمه زنی میان آشپزخانه‌ها در حرکت! هم خانه‌دار خودی است و هم پرستار غیر خودی. حتی زمانی که میان جمع است. دیده نمی‌شود. رویاهایش را در جوانی مرده می‌پندارد، عشق را نیز گم کرده، زنانگی‌اش نادیده انگاشته می‌شود. تنها او را مادر و پرستار می‌پندارند و نه یک زن. هیچ کس به علائقتش توجهی ندارد. تنها حضور کاری‌اش مورد توجه قرار می‌گیرد. کسی با روح او کاری ندارد. اولین بار در منزل آشنایی دیدمش. ۳۲ ساله، دارای دو فرزند دختر. خودش می‌گوید «از کسی به نام شوهر فقط برای من یه سایه باقی مونده، یک اسم توی شناسنامه‌ام. هر از گاهی مهسا دختر کوچیکم سراغ باباشو می‌گیره! نمیدونم کجا زندگی می‌کنه. هشت سال از آخرین رابطه‌مون می‌گذره. هفت سالی هم هست ندیدمش. فقط اسمش تو شناسنامه‌ام یادگاری مونده. یادگاری که ۱۵ ساله منو زجر داده!!»

وقت زیادی برای گفت و گو ندارد. باید به کارها برسد. از او می‌پرسم آیا می‌شود با هم گپ کوتاهی بزنیم. قبول می‌کند.

ابتدا کمی در مورد زندگی شخصی‌ات بگو، اگر مشکلی نیست؟

نه مشکلی نیست! اما... کمی سخته. روم نمیشه! شما بررسی من جواب می‌دم.

باشه، چرا شوهرت گذاشت و رفت؟

خودم هم هیچ وقت نفهمیدم چرا؟



رابطه‌ات با دخترات چگونه؟ در کشون می‌کنی؟ یا بهتره بگم اون‌ها درکات می‌کنن؟

مهسا دختر کوچیکم که دوم دبستانه، زیاد مشکلی نداره. اما بزرگه، الهام، شرایط سنی خاصی داره، با هم زیاد کلنجار می‌ریم، فکر می‌کنه که من زیادی فداکارم. همیشه می‌گه من از زن‌های فداکار متنفرم. همیشه می‌گه چرا اجازه دادی خانواده برات تصمیم بگیرن. من البته به روش میارم اما از حرفاش خیلی خوشحالم. نشون می‌ده با این سنش با تجربه‌اس.

همگلاسی‌های دختر بزرگت از ش نمی‌پرسن بابات کجاست؟

نه بابا! پدر و مادرای بیشترشون مشکل دارن! البته الهام بهشون گفته بامم خارج از کشوره. فکر نکنم دوستاش قبول کرده باشن. تازه بعضی موقع‌ها به الهام می‌گن خوش به حالت کسی بالا سرت نیست! در کل دخترای هم سن و سال الهام خیلی پُر شورن.

با شهین خانوم هم صحبت و درد دل می‌کنی؟

اگه فرصتی باشه. دوستای خوبی هم داره. بعضی وقت‌ها که اینجا دور هم جمع هستن، زن‌هاشون راجع به خیلی مسائل با هم بحث می‌کنن. از داخل اطاق بچه بیشتر حرف‌هاشونو گوش می‌دم.

چرا نمی‌ری پیش شون؟

نمی‌شه. آخه بالاخره من براشون کار می‌کنم.

یعنی بهت می‌گن نیا؟



نه. یه جورایی منو نمی‌بینن. خود شهین خوبه. اما بعضی‌هاشون می‌خوان فاصله حفظ بشه! مردهاشون وقتی دور هم هستن و شنگول می‌شن زیادی خودمونی می‌شن. یه جورایی آدمو برانداز می‌کنن.

همین دوست‌های اینا؟

آره. یکی دو تاشون بهم پیشنهاد دادن که بیا منزل ما هم کار کن. معلومه که هوسبازن.

زمانی که بچه خوابه یا سرگرمه چیکار می‌کنی؟

توی اطاق بچه همه چیز هست. تلویزیون، کامپیوتر، کتابخانه، وسایل بازی و.... بعضی وقت‌ها فیلم‌هایی که شهین خانوم می‌ده تماشا می‌کنم. گاهی اوقات هم کتاب می‌خونم. گاهی هم با بازی کامپیوتری (انگري برد) که پسرش بازی می‌کنه خودمو سرگرم می‌کنم.

هیچ فکر کردی که دوباره ازدواج کنی؟

مرده شور بیره این زندگی رو..... اما نه! واقعیتش دوست دارم که یک

بچه نامین می‌کردی؟

اولش سخت بود. البته حالاشم سخته فقط پوستم کلفت تر شده. تا مدتی خونه‌ی مادرم بودم. اون موقع یکی از دوستای دبیرستانم بهم پیشنهاد داد که برم مدرسه شبانه روزی، پرستاری یاد بگیرم. چاره‌ی کار رو این دیدم. اما باز هم تعصب بیجای برادرها مانع شد. هیچ وقت یادم نمی‌ره وقتی سر سفره نهار این تصمیم رو به زبون آوردم چه کشیده‌ای از برادر بزرگم خوردم. بعد از اون تصمیم گرفتم هر جوری شده یک راهی پیدا کنم از شر این نکبت راحت بشم.

کدوم داداشت؟ و چرا؟

مگه فرقی می‌کنه؟ همه مردها دست بزن دارن. همونی که دوست حامد بود. چراش هم مشخصه!

میشه خودت بگی؟

فکر می‌کردن چون پدر بالا سرمون نیست، مردم می‌گن خواهرشون آواره و وله... ترجیح می‌دادن تو خونه حبس بشم تا یه وقت حرف در نیاد.

بعدش چیکار کردی؟

فکر کردم که از خونه برم بهتره. فشار متلک‌های داداش هام و مادرم اونقدر زیاد شد که دیگه نمی‌تونستم محیط خونه رو تحمل کنم. تصمیم گرفتم برم پیش خاله‌ام. خاله از شوهرش طلاق گرفته بود. دخترش ازدواج کرده بود و با پسرهای زندگی می‌کرد. همونجا بود که آرایشگری یاد گرفتم و کم کم ارتباطم با خانواده کم شد و آهسته آهسته تونستم خرج خودم رو خودم در بیارم. برای اولین بار در زندگیم مستقل بودن رو تجربه کردم.

به ادبیات علاقمندی؟

چطور!؟

وقتی داشتی راجع به محله‌تون حرف می‌زدی محیط رو خوب توصیف می‌کردی؟

جوابت آره است. به داستان خیلی علاقه دارم.

چه نوع داستان‌هایی؟

اون‌هایی که راجع به زندگی باشه، راجع به عشق باشه.

چطوری با خانواده شهین خانوم اینا آشنا شدی؟

از طریق خود شهین خانوم. اومده بود آرایشگاه خاله. به هر حال وقتی مستقل بشی رابطه هم پیدا می‌کنی!

رابطه‌ات با شهین خانوم چگونه؟

خوبه. حس‌های مشترک کم نداریم. بعضی موقع‌ها که شوهرش و دوستاش بهم دستور و فرمایش می‌دن، یا یه جورهایی نگاهم می‌کنن، شهین خانوم بد جوری داغ می‌کنه. با صدای بلند می‌گه اون پرستار بچه است نه برده شما.

چه ساعتی می‌ای سر کار؟

۲ بعداز ظهر. خودم بچه رو از مهد کودک میارم منزل.

فقط پرستاری بچه می‌کنی؟

نه، کارهای دیگه هم هست. اولش خونه خودم. قبل از اینکه از منزل بزنم بیرون، کارهای خونه رو انجام می‌دم. پختن و شستن و تمیز کردن. بچه‌ها که صبحانه‌شون رو خوردن میرن کلاس، من هم می‌رم سر کار اول. یه جا می‌رم تمیزکاری و پختن غذای ظهر. تا بعد از ظهر اونجام. بعدش هم میام اینجا و معمولاً تا ساعت ۷ اینجا کار می‌کنم.

گفتی رابطه‌ات باهاشون خوبه؟

آره. کلا خانواده خوبی هستن. هر دو شون کار می‌کنن. صبح بچه رو می‌ذارن مهد کودک و ظهر ساعت ۲ من می‌رم میارمش خونه. حمامش میدم و براش غذا درست می‌کنم. باهاش بازی می‌کنم، قصه می‌خونیم و سرگرمش می‌کنم. بیشتر روزهای تعطیل که اینا مهمون دارن، من از صبح میام اینجا. اون روزها بیشتر بهم خوش می‌گذره.

داستان
فمینیستی

خانم ن آزار جنسی، حتی در فضای مجازی

فیس بوک هم برای ما زنان ایرانی حکایتی است! اولین باری که وارد آن شدم یک نوع آزادی نسبی حس کردم؛ که مثلاً می‌توانم دوستانی داشته باشم، حرف خودم را بزنم، از خود تصویری مطابق معیارهای خود بگذارم و خلاصه خودم باشم! گمان می‌کردم فضای مجازی، فضای مناسبی برای ارتباطات سالم باشد...

من، زنی که خسته از پوشش‌های غریبه با تنش بود، خسته از نگاه‌های هرزه‌ی خیابان با وجود آن پوشش بود، زنی که اگر محدودیت‌های جامعه و خانواده و ... را کنار می‌گذاشت، محدودیتی برای پوشش خود قائل نبود، تصمیم گرفت در فیس بوک آن طور بیوشد که آرزو داشت در جامعه‌اش بپوشد و این شروع داستان بود...

دوست پسرم که همیشه معتقد به آزادی زنان بود به مخالفت برخاست! می‌گفت این مردهای فیس بوک همان‌هایی‌اند که در خیابان آزارت می‌دهند و جنبه‌ی این نوع پوشش را ندارند. ولی من که معتقد بودم مالک تنم هستم و انتخاب پوشش، حق من است از او خواستم که به انتخاب من احترام بگذارد و گذاشت. طولی نکشید که آزارها آغاز شد! به عناوین مختلف، به زبان‌های مختلف، هر روز با سیل پیام‌ها و درخواست‌هایی رو به رو بودم که بوی بی‌شرمی می‌داد! برادر! من نه عروسکم نه فاحشه! فقط زنی هستم که زیر حجاب اجباری کپک زده و می‌خواهد این جا هوایی بخورد! علاقه‌ای هم به آشنایی با شما ندارم! مگر در اطلاعات شخصی‌ام ندیدید که دوست پسر دارم؟

و جواب‌های بی‌شرمانه‌تر: که مهم نیست! حالا شماره‌ی من را داشته باش، هروقت بهم زدن زنگ بزن!!

برادر! این جا صف نانوائی نیست! و عکس من نشانگر این نیست که تنم را به حراج گذاشته‌ام! و باز تلخ‌تر رفتار برخی دوستانم که به آنها اعتماد داشتم، که از افکار من مطلع بودند، مرا می‌شناختند و به عنوان یک انسان مثلاً فرهیخته قبولم داشتند... خواسته‌ی شان با گروه قبلی فرقی نداشت، فقط زیر ظاهر زیبایی دوستی مخفی شده بود.

کم‌کم فهمیدم که فیس بوک هم برای زنان ایرانی مثل جامعه‌ی شان پر از محدودیت است! دایره‌ی دوستانم را محدودتر کردم، عکس‌هایم را با وسواس بیشتری انتخاب کردم و بیشتر به فریاد فمینیست بودنم پرداختم. این کارها هم توفیر چندانی نکرد! قبل از آنکه یک انسان با

یک دیدگاه و یک شخصیت باشم که شایسته‌ی احترام است، برای مردان گرسنه یک زنم که فقط به درد یک کار می‌خورد! هر روز رنج می‌کشیم برای ساده‌تر شدن خواسته‌مان: که خود باشیم! §

بار دیگر زندگی مشترک داشته باشم. اما با این اوضاع نمی‌شه. اون موقع که جوون (!) بودم با یک مرد زن‌دار ازدواج کردم حال و روزم این شد. حالا که طلاق گرفته‌ام. مجرد که باهام ازدواج نمی‌کنه! زن دارشم که تجربه دارم.

برخورد مردها به خودت را کلا چطور می‌بینی؟

مردهای فامیل که همه دوست دارن به جووایی باهام حال کنن! یه پسر خاله دارم که ۲۵ سالشه وقتی می‌رم منزل خاله، باهام که روبوسی می‌کنه انگار که تو رختخواب هستی. تو خیابون هم که همه‌اش متلک بارم می‌کنن. البته فقط من نیستم. همه زن‌های همسایه هم از اینجور مشکلات دارن. اصلاً نمی‌شه مردی رو پیدا کرد که آدمو درک کنه. بیشتر مردها بی‌فرهنگن.

به نظرت مسبب این بی‌فرهنگی کیه؟

نمی‌دونم! خیلی سخته بگم مسبب کیه. فکر می‌کنم خیلی از مردها هم نمی‌دونن. اگه می‌دونستن که اینکارها رو نمی‌کردن! اینجوری تربیت شدن. باباشون یادشون داده. نمی‌دونم، تو مدرسه یادشون می‌دن! تازه، مگه همین مذهبی‌ها که می‌گن بهشت زیر پای مادرانه، مگه خودشون زن هاشونو کتک نمی‌زنن؟ دختراشونو کتک نمی‌زنن؟ چرا بهشت توهین می‌کنن؟ چرا نمی‌ذارن کاری که دوست داره انجام بده؟ این مانتو روسری چیه؟..... ببخشین دیگه حوصله شو ندارم!

(آخرین سوالم قبل از اینکه بچه بیدار بشه و صدایش بزنه این بود)

می‌دونی روز ۸ مارس چه روزیه؟

فکر کنم ۸ مارس روز زن باشه.

از کجا می‌دونی؟!

یادم میاد هر موقع تولد حضرت فاطمه بود ما به مادرمون تبریک می‌گفتیم. بابام می‌گفت روز مادره. اما از وقت که پیش خاله‌ام تو آرایشگاه کار کردم شنیدم که بعضی از زن‌ها صحبت از روز زن می‌کنن. از شهین خانوم و دوستاش هم شنیدم که روز زن ۸ مارسه. تو همه دنیا زن‌ها جشن می‌گیرن.

(در اینجا بچه بیدار شد و گپ ما ناتمام ماند) §





من یک زنم

زنم که کودکی در آرزوی پسر بودن گذشت تا تصحیر نشود
 نوجوانیم زیر نگاه سنگین مردانه له شد
 شرفسار از هر آنچه بودم
 شرفسار از زخم بودنم

روزگار گذشت تا با آنگاه آستان عصبانم شدم
 تاختم به هر آنچه تصحیر کرده بود
 بر استبداد حاکم و تماشا سوره های «نسا» که طایع من خواستند
 من از تنگ خوردن، از تجاوز، از کنترل، از تصحیر و از خودسوزی زنانه
 من از دستگیر و زندانی شدن، از بی حقوقی و ستم بر زنانه
 خسته بودم

منزجر از
 گورهای بی نام و نشان که پر می شدند از اجساد دختران و زنان تجاوز شده، شکنجه شده
 و اعدای پنهان در زندانهای جمهوری اسلامی

دیگر زفان کوتاه آمدن نبود
 دیگر نمی خواستم در جوانی هم، چون نوجوانی سرم را پایین بگیرم
 به اعتبار موهای که می پوشانید و من زهایش کردم
 می توانم خود را رها کنم
 آرزو! دنیا را دیگر هست! امان آتش بالا

همین پایین
 دنیا نیست که در آتش خیر از ستم و تبعیض بر زن نیست
 دنیا نیست که جاس زخم در خانه نیست
 دنیا نیست که وظیفه زن تنها بستن و رفتن و زاید زدن نیست
 و زن جنس دوم و فرانبردار نیست

اعوذ می دانم که این ده هزار ساله ستم را به تنهایی نمی توانم پر کنم
 من دستای یارم را باقتم
 شورشگر، عصبانم زور و فرافغانی نابردار
 آرزو! من دیگر حجاب اجباری نمی خواهم!
 من دین، مذهب، خدا و هر آنچه شما مقدس می ناپدید، نمی خواهم!
 آرزو! نسل من بندگان و بردگ را پایانه خواهد بخشید
 من فریاد خواهم زد
 با تمام قوا فریاد خواهم زد



ما که روزگارمان در اطاعت سرگذشت
 خیابانها را تسخیر کردیم
 نه از جاسفان هراسیدیم
 نه از دست دادن دانشها یا معانی هراسمان کرد
 از درس، دانشگاه و خانواده گذشتیم

و سرنوشت را به مبارزه طلبیدیم
 آرس! مغز مستبدین را به مبارزه طلبیدیم
 آن‌ها که روز و شب جستجویم سرکنند
 آن‌ها که حشر صفحات فیس بوکشان را هم به دنبال رد پایش آگاهش سرگردند
 آن‌ها که به دنبال به بند کشیدن رویاهاش ما هستند
 آن‌ها که به دنبال به بند کشیدن آرزوهایش ما هستند
 آن‌ها که آغوش پر مهر پدر را منتظر می‌خواستند
 و چشمانش قادر را همیشه اشکبار

ا)

هیچ تهدیدس راهم را سد نکرد
 پسر در راه ناشناخته‌اش گذاشتم
 ترس و تاریکی و نابوسها را پشت سر گذاشتم

رهیدم

تا براس ره‌های بی‌جنگم
 حقایق را فاش کردم

فریاد زدم

این‌بار هم فریاد زدم که سرگریزم تا آزادس را بازایم
 سرگریزم

اها نه از حقیقت براس رو به رو شدنش با حقایق

اها باورم نکردند

مگر «زنانش» می‌توانند فریاد بزنند؟!!

دروغگویم خواندند

حشر آن‌ها که برایم داستان‌های هم‌نسل‌شان را تعالیر می‌کنند
 حشر آن‌ها که خودشان روزگار دنیای دیگرش می‌خواستند

چرا باورم ندارند؟!!

چون من یک زنم

مهم نیست

نشانش خواهی داد

چون من یک زنم §